روزنه

چندقدم‌مانده‌تابهشت

آمنه شیرافکن

• حد فاصل خیابان قدس تا وصال. چند قدم مانده تا سردر دانشگاه تهران. جمعیت یک‌جوری دارند همدیگر را انداز ورنداز می‌کنند. آیت‌الله هاشمی برای هر کدامشان معنای متفاوتی دارد. حتی برای آن روحانی جوانی که شعارهای این سوی خیابان را نمی‌پسندد و به‌سرعت و با اندکی ناراحتی بر چهره از جمعیت فاصله می‌گیرد. برخی هم در حاشیه دوسوی خیابان انقلاب مشغول فیلم‌برداری و عکاسی‌اند و برخی هم تأمین امنیت. وانتی که روی آن بلندگوی بزرگی تعبیه شده با سه، چهار نفر «شعارگو» رفته‌رفته به سوی جمعیتی نزدیک می‌شود که تم شعارهایش با خودرو «شعارگو» متفاوت است. حرکت به سوی دانشگاه تهران میسر نیست. پلیس‌ها آن وسط ایستاده‌اند تا جمعیت بیشتری از وصال و قدس راهی ورودی دانشگاه نشود. ساعت ۹:۳۰ صبح ۲۱ دی ۹۵. هوای تهران رفته‌رفته باران شب گذشته را از یاد برده و سنگین و سنگین‌تر می‌شود. پوسترهای هاشمی گاهی روی دست بلند می‌شود و گاهی حفاظی می‌شود برای پوشاندن چهره‌ها. کم‌کم کنار هم می‌ایستند، گویی اعتمادی شکل گرفته و ورندازها تمام شده است. شعارها بلندتر می‌شود. یک‌سری از آدم‌ها بدجور هل می‌دهند، از قدس به سمت وصال. می‌خواهند هرجور شده از وسط شلوغی خودشان را خارج کنند. صدای خانمی آن وسط درمی‌آید که مواظب رفتارتان باشید. بعد چرخش سرها به سمت صدا و دوباره عادی‌شدن وضعیت. مکالمه آقایی که به خانمی چادری می‌گوید شما به نظرم بروید آن‌طرف بایستید و خانم که با صدای بلندی می‌گوید، من خواهر شهیدم و اتفاقا امروز برای ادای ارادتم به آقای هاشمی و راهش اینجا آمده‌ام، اتفاقا اینجا جای من است. جمعیت این سوی خیابان متنوع است، پیر و جوان و میان‌سال. زن و مرد و چند کودک. اغلب حواسشان هست که همه اعضای خانواده نزدیک به هم باشند، به‌ویژه با این سطح هل‌دادن‌ها که برای خودش سبک تازه‌ای شده است. مردم مقابل دوربین‌ها مکث می‌کنند و شعار می‌دهند، شعارهایشان نشان می‌دهد که دل خوشی از صداوسیما ندارند. شعارها ورد زبان است، تصاویر هاشمی روی دست می‌چرخد، باز عده‌ای از پشت سر هل می‌دهند، آن‌قدر هل می‌دهند که نرسیده به وصال عده‌ای با فشار در پیاده‌رو می‌پیچند. پای چندنفری به ستون‌های کوتاه سنگی ورودی پیاده‌رو گیر می‌کند. چهره مردم خسته نشان می دهد و هوا آلوده‌تر از دم‌دمای صبح شده است.

نگاه

بارانقلاب‌رابه‌دوش‌کشید

• **پروانه مافی، نماینده مجلس شورای اسلامی:** درگذشت یار صدوق امام و همراه مقام معظم رهبری را به ملت شهیدپرور ایران و خانواده محترم ایشان تسلیت عرض می‌کنم. درگذشت آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی برای همه کسانی که در انقلاب به دنیا آمده و جوانی خود را با انقلاب سپری کرده‌اند؛ بسیار ناگوار است. ایشان استوانه مهمی برای انقلاب اسلامی بودند و می‌توان گفت که درگذشت‌شان بعد از درگذشت امام(ره)، مهم‌ترین ضایعه برای انقلاب اسلامی به حساب می‌آید. امیدواریم عزیزانی که در مسیر انقلاب حرکت می‌کنند، راه ایشان را ادامه دهند.

آیت‌الله هاشمی همه جوانی و حیات خود را صرف انقلاب کرده و می‌دانیم که بعد از مبارزات انقلابی و تحمل چهارسال‌ونیم حبس و شکنجه در زندان‌های ساواک، در جایگاه‌های مختلفی ازجمله ریاست مجلس شورای اسلامی، ریاست‌جمهوری و ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام انجام وظیفه کردند. در کنار شهید بهشتی و مقام معظم رهبری انقلاب، بنیان‌گذار اولین حزب در جمهوری اسلامی بودند و به‌واقع بار انقلاب را به دوش کشیدند. امیدواریم که بازماندگان مسیر ایشان را ادامه دهند.

درحق‌ملت‌پدری‌کردند

• **فخرالسادات محتشمی:** آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در حق ملت پدری کردند. ایشان نقش مهمی برای حفظ تاریخ معاصر ایران ایفا کرده و نقش‌آفرینی مثبتی داشته‌اند.

سفارش ایشان همواره این بود که تاریخ تحریف نشود. امیدواریم به توصیه و وصیت ایشان عمل شود.

برشانه‌مردم

آرام در مسیر انقلاب

مرجان توحیدی: ولوله‌ای افتاد در میان جمعیتی که نزدیک در دانشگاه تهران ایستاده بودند. تریلر سفید که با پارچه سیاه پوشانده شده بود به‌آهستگی از مقابل چشمانم عبور کرد و از این پایین، توانستم بخشی از ترمه‌ای که روی تابوت آیت‌الله را پوشانده بود، ببینم و عمامه سفیدش را. ناگهان سکوت عجیبی میان آن هیاهو حاکم شد. انگار هیچ‌کس انتظار نداشت تابوت آیت‌الله را بر فراز آن سیاهی بلند و از این فاصله نزدیک ببیند. حتی مردمی که تا دقایق و ثانیه‌های پیش مشغول شعاردادن بودند، ناگهان از صدا و حرکت بازایستادند. شاید صدای یک نفر بود که پرسید: «چی بگیم؟» و دوباره صدایی نیامد.

آن چند ثانیه ابتدایی که تابوت به خیابان انقلاب وارد شد، گویی همه با نگاهشان در بهت و حیرت پیکر آیت‌الله را بدرقه می‌کردند. این همه بهت و سکوت هیجانی، ثانیه‌ای طول نکشید که جای خود را به فریاد و غریو داد.

تابوت که از مقابل چشمان جمعیت عبور کرد، یکباره نظم مردمی که دو سوی خیابان ایستاده بودند، به‌هم ریخت. جمعیت در هم فرو رفت. انگار از همه طرف فوج فوج آدم بود که بر سرم آوار می‌شد. جمعیت با همهمه همدیگر را هل می‌دادند. انگار در مسابقه بودند تا خود را به خودرو مشکی‌پوش برسانند. من و دوستانم دست هم را گرفته بودیم که فشار جمعیت ما را نقش زمین نکند.

اندکی که پیش رفت، کم‌کم از آن به‌هم‌ریختگی کاسته شد. مردم انگار که به خودشان آمده باشند، سعی کردند نظم به‌هم‌ریخته را سامانی بدهند. از اینجا به بعد دوباره شعارهای خود را از سر گرفتند. جمعیت دوپاره شده بود. از همان ابتدای صبح دوپاره بود. این سوی خیابان را اما وانت‌هایی پر کرده بود که گاهی مرثیه‌های عاشورایی پخش می‌کرد، گاهی هم مردی بر فراز خودرو می‌رفت و شعارهایی را از لابه‌لای برگه‌هایی که در دست داشت، از پشت بلندگو فریاد می‌کرد.

اما، زمانی که تابوت به خیابان انقلاب سرازیر شد، جنوب و شمال خیابان انقلاب یکدست شد. از در دانشگاه تا خیابان قدس فاصله زیادی نیست، شاید تنها چند دقیقه. طی‌کردن این فاصله کوتاه اما با سرعت کم جمعیت و شعارگویان شاید یک ربع ساعت، کمی بیشتر و کمی کمتر به طول انجامید. شعارها از میانه جمعیت شروع می‌شد و به ردیف بعدی می‌رسید.

جلوی چشمم تنها انبوه جمعیت رژه می‌رفت و پشت سرم فریادهای مردم بود. با جمعیت به سمت چهارراه ولیعصر می‌رفتم، دیگر خودروی سیاه‌پوش را ندیدم.

ایستاده بر نماز

محمدحسن نجمی: ساعت هفت‌ونیم صبح صدای تلاوت قرآن در راهروهای ایستگاه‌های خط ۴ مترو می‌پیچد؛ در ایستگاه‌های دیگر خطوط نیز از بلندگوها، ارتحال آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی را تسلیت می‌گویند. نزدیک‌شدن به ایستگاه میدان انقلاب با افزایش تراکم جمعیت حاضر در قطارها رابطه مستقیم دارد. ابتدای خیابان انقلاب، از روی یک وانت صدای مداحی پخش می‌شود. خیابان انقلاب به سمت دانشگاه، مملو از جمعیت است و پوسترهای آیت‌الله در دستانشان؛ ساعت هشت است. با نزدیک‌شدن به دانشگاه، سرعت قدم‌ها کم می‌شود و دلیل، ازدحام جمعیت نزدیک در دانشگاه است. یک نفر در پیاده‌رو جمعیت را به خیابان هدایت می‌کند و می‌گوید این در بسته است. جلوتر یکی از درهای ورودی باز است و مردم وارد شده‌اند؛ خبرنگاران از دری غیر از در عمومی راهی محوطه محل برگزاری مراسم که همان محل سنتی نماز جمعه تهران است، می‌شوند. پس از طی مراحل حفاظتی، وارد محوطه می‌شوم؛ جمعیت دیگر محوطه را پر کرده است. فرزندان مرحوم هاشمی و محمد هاشمی، برادر آیت‌الله، جلوی صفوف هستند. تعدادی که جا برای نشستن ندارند، پشت جمعیت ایستاده‌اند. مسئولان یکی‌یکی می‌آیند. جمعیت، هرازگاهی برای مرحوم هاشمی صلوات می‌فرستد. بیرون از محوطه در خیابان انقلاب، جمعیت شعارهایی می‌دهند که صدای آنها در محوطه هم شنیده می‌شود. مداحی و قرائت قرآن از برنامه‌های پیش از ورود مقام معظم رهبری به مراسم است. چندین‌دقیقه پیش از ساعت ۱۰، برخی چهره‌های آشنا وارد می‌شوند که نشان از ورود رهبری تا دقایقی بعد دارد. تابوت حامل پیکر آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی را آوردند و پایین تریبون نماز جمعه قرار دادند؛ مداح مراسم از جمعیت طلب صلوات کرد و جمعیت هم اجابتش کرد. دقایقی بعد مقام معظم رهبری وارد شدند، جمعیت حاضر در محوطه شروع به گفتن شعار کردند: «این‌همه لشکر آمده به عشق رهبر آمده» و «ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند». رهبری خواستند نماز را شروع کنند؛ صدای همهمه می‌آمد؛ رهبری به مکبّر چیزی گفتند که به جمعیت بگوید؛ مکبّر از پشت بلندگو گفت: «آقا می‌فرمایند همه عزیزان باید نماز را بخوانند و ذکر را تکرار کنند». نماز آغاز شد؛ پس از نماز و پنج تکبیرش، نماز پایان یافت. رهبری، سران قوا، فرزندان و برادر آیت‌الله و دیگر مقامات بر سر تابوت رفتند؛ فاتحه‌ای خواندند و با همراه انقلاب وداع کردند؛ رهبری از محل مراسم خارج شدند. تابوت روی دست فرزندان مرحوم هاشمی و برخی مسئولان رفت تا برای ورود به جمعیت بیرون از محوطه آماده شود؛ جمعیت هم با اذکار تشییع، از محوطه خود را به خیابان رساندند.

اینک وصال

مهسا جزینی: اتوبوس بی‌آرتی که از شرق به سمت غرب می‌آمد، جا برای مسافران نداشت. ساعت هشت‌ونیم در ایستگاه پیچ شمیران شاید دو یا سه نفر بیشتر پیاده نشدند، اما۳۰ تا ۴۰ نفر منتظر ورود بودند. باقی ایستگاه‌ها هم همین وضع را داشت. اتوبوس به میدان فردوسی که رسید، به سمت جنوب میدان منحرف شد. ورودی خیابان انقلاب بسته بود. عده‌ای اعتراض کردند که می‌خواهند پیاده شوند. اتوبوس ایستاد، پیاده شدیم و حرکت کردیم. هرچه به سمت غرب می‌رفتیم بر تراکم جمعیت افزوده می‌شد. از پل حافظ رد شدیم. چهارراه ولیعصر را طی کردیم و به تقاطع وصال-انقلاب رسیدیم. جمعیت آنجا متوقف شد. از سمت شرق خیابان انقلاب، شمال و جنوب خیابان وصال مدام بر جمعیت افزوده می‌شد. یک‌ساعتی آنجا منتظر ماندیم. نیروی انتظامی ورودی خیابان انقلاب به سمت غرب را بسته بود و جمعیت را به سمت شمال خیابان وصال هدایت می‌کرد. می‌گفت درِ جنوبی دانشگاه تهران بسته است. به سمت درِ ۱۶ آذر بروید. بخشی از جمعیت به سمت شمالِ خیابان وصال حرکت کردند، بخشی دیگر اما بدون توجه به هشدارهای پلیس وارد خیابان انقلاب شدند. جمعیتی که از شرق وصال شمالی به قدس و ۱۶ آذر رسیده بود، نماز میت را همان‌جا و هم‌زمان با جمعیت درون دانشگاه برگزار کرد، سپس راهی خیابان انقلاب شد و آنجا با جمعیت در حال خروج از دانشگاه برخورد کرد. از بلندگوها اعلام شد پیکر هاشمی از انقلاب به سمت پل حافظ تشییع می‌شود. جمعیت تغییر مسیر داد. در چهارراه ولیعصر، تراکم جمعیت از چهار سو به حدی بود که هر آن امکان داشت یک نفر زیر دست و پا له شود. برخی چاره را در ایجاد زنجیره انسانی دیدند، یک لحظه کافی بود تا موج تو را به سمتی پرتاب کند. بلندگوهای سیار شعار می‌دادند و از جمعیت هم انتظار جواب داشتند، اما لزوما از همه مطابق با انتظارشان پاسخ نمی‌گرفتند. هرجا جمعیت شعاردهنده، تراکمش بیشتر، شعارش متفاوت‌تر و صدایش رساتر می‌شد، بلندگو هم به جمعیت نزدیک‌تر می‌شد. نزدیک پل کالج دو اتومبیل مجهز به سیستم پخش صدا و بلندگو خود را به جمعیت مستقر رساندند. واکنش جمعیت هروقت که به این اتومبیل‌ها نزدیک می‌شدند یا به دوربین‌های سیار صداوسیما می‌رسیدند، جالب بود؛ شعارعلیه صداوسیما.

اولین شب آرامش

علی ایوبی: از در ورودی دانشگاه تهران تا چهارراه کالج راه درازی نیست، اما دیروز کمی بیشتر از دو ساعت طول کشید تا ماشین حامل پیکر آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی، به همراه مردمی که او را مشایعت می‌کردند به پل کالج برسد. از همه تیپ و مرامی هم در بین آنها دیده می‌شود. از افرادی که هاشمی را «یار دیرین» امام و رهبری می‌دانند، تا نسل سومی‌هایی که چند سالی است چهره او را در رسانه‌های رسمی ندیده‌اند. عده‌ای به‌سختی راه را برای ماشین باز می‌کنند تا وارد خیابان حافظ شود. مأموران نیروی انتظامی، تمام تلاششان این است که پیکر آیت‌الله هرچه سریع‌تر از این خیابان عبور کرده و برای دفن به سمت حرم امام(ره) برود. آنها سعی می‌کنند دیگر نگذارند کسی خودرو حمل تابوت را بدرقه کند. مردم هم همان‌جا متوقف شده‌اند و با دوربین‌های موبایلشان هیچ لحظه‌ای را از دست نمی‌دهند. جمعیتی ایستاده بر روی پل و جماعتی دیگر در زیر پل شعار می‌دهند. شعارهای جمعیت، کل فضای چهارراه کالج را تحت‌تأثیر قرار داده است. تعدادی هم با عبارات «مرگ بر آمریکا» و «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند»، شعار می‌دهند. چند نفری اما وارد جمعیت شده و سعی می‌کنند به هر شکلی جمعیت حاضر را متفرق کنند، مأموران نیروی انتظامی هم از همه می‌خواهند آنجا را ترک کنند. مردی با صدای بلند خود شعار می‌دهد: «نیروی انتظامی، تشکر، تشکر». اصطکاک بین افراد خیلی نیست، اما چند دقیقه‌ای طول می‌کشد تا تقاطع حافظ و انقلاب خلوت شود. اتوبوس‌های قرمزرنگ شرکت واحد که قرار است علاقه‌مندان را به حرم امام(ره) ببرند، به ردیف و با کندی وارد خیابان حافظ می‌شوند و دوباره ترافیک و شلوغی ایجاد می‌شود. مأموران راهنمایی و رانندگی از تک‌تک افراد در خیابان خواهش می‌کنند که آنجا را ترک کنند. فردی بر بالای وانتی رفته و با بلندگو از مردم می‌خواهد اگر قصد رفتن به محل تدفین را دارند، سوار اتوبوس‌ها شوند، اما برخی‌ها همین تقاطع را برای خداحافظی ابدی خود با آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی انتخاب کرده‌اند. چند نفری خسته از مراسم و شلوغی در پیاده‌رو یا در جلوی مغازه‌های آن اطراف نشسته‌اند، عده‌ای هم به سمت میدان انقلاب برمی‌گردند و جماعتی هم راه مترو را پیش گرفته‌اند. حالا دیگر تهران مانده است و عکس‌های آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی در گوشه‌وکنار خیابان‌هایش. او رفت تا در کنار امام محبوبش آرام بگیرد؛ اولین شب آرامش.

همراهان غیرمنتظره

آرزو فرشید: وعده این بود که ساعت ۸:۳۰ میدان انقلاب باشیم. به سمت شرق حرکت کردیم و هر قدم که می‌رفتیم جمعیت بیشتر می‌شد. طیف‌های مختلفی از مردم؛ دانشجو، بسیجی، پیر و جوان. به تناسب گرایش و تمایل خود، عکسی از هاشمی در کنار امام، رهبری یا روحانی در دست داشتند.

از ضلع جنوبی خیابان ۱۶ آذر دیگر راهی برای رفتن نبود و سیل جمعیت هدایتت می‌کرد. راه بسته و جمعیت فشرده شده بود تا برخی از مسئولان بتوانند وارد دانشگاه شوند.

عباس جعفری‌دولت‌آبادی دادستان کل کشور، علی مطهری نماینده مجلس، سیدمحمدحسن ابوترابی‌فرد و حدادعادل نمایندگان سابق مجلس که در آن شرایط سخت (ازدحام جمعیت) مصاحبه هم می‌کرد، از بین جمعیتی گذشتند که فریاد می‌زد: «آقا راه رو باز کن».

اگر از جمع دوستان جدا نشده و خود را به سیل جمعیت نسپرده بودم، حتما زیر دست و پا می‌ماندم. همراه جمعیت به کوچه‌پس‌کوچه‌های اطراف هدایت می‌شدم. یکی فریاد می‌زد: «آقا هل نده این خانم له شد» و دیگری داد می‌کشید «آقا یه کیک به من بده».

جعبه‌های کیک یزدی و آب‌میوه روی دست می‌گشت و جمعیت می‌رفت. از خیابان شهدای ژاندارمری به سمت شرق و از خیابان دانشگاه دوباره خودم را به جمعیت رساندم. چند دقیقه‌ای در تقاطع خیابان‌های دانشگاه و انقلاب ایستادم.

بلندگو با هیجان فریاد می‌زد: «این همه ملت آمده، به عشق رهبر آماده» و از جمعیت می‌خواست تکرار کنند. به‌سختی راه پیدا کرده و با مردم همراه شدم. دختر و پسرهایی که به نظر می‌آمد دانشجو باشند با سردادن شعار حرکت می‌کردند و با رسیدن به هر دوربین در حال فیلم‌برداری شعار علیه صداوسیما سرمی‌دادند. کمی پایین‌تر؛ پله‌های مقابل بانک ملی (روبه‌روی سینما سپیده) جای بهتری برای ایستادن و دیدن مردمی بود که برای بدرقه آیت‌الله آمده بودند. همان‌جا ایستادم و جالب‌ترین بخش ماجرا پچ‌پچ‌هایی که می‌شنیدم بود. آقای پشت سر من، غر می‌زد که اینها برای تشییع آمده‌اند یا ... .

مرد میان‌سالی از آن‌طرف با لبخند جواب داد: «هر دو، شما هم که هیئت می‌روی هم شام را می‌خوری هم سینه می‌زنی». ماشین حامل پیکر آیت‌الله از در دانشگاه خارج شده و آرام‌آرام می‌آمد. هم جمعیت در حال حرکت بیشتر می‌شد و هم شعارها؛ برخی فریاد «الله اکبر» سرمی‌دادند. با همه این هیاهو و همهمه وقتی تابوت از مقابل ما گذشت، از پشت سر تنها صدای «خدا بیامرزدش» شنیده می‌شد.

هم‌جواری مرید و مراد

فرزانه آئینی: ساعت یک بعدازظهر بود که گارد تشریفات آماده نواختن مارش عزا شد و اعلام شد که تابوت به حرم امام خمینی(ره) رسیده است، حضار ایستادند، همهمه شد، جمعی بر سر می‌زدند و جمعی بر سینه. تابوت در میان هیاهو و لابه‌لای شعار «حسین‌حسین» وارد سالن اصلی حرم شد. ۵۰۰ قدمی تا ضریح بنیان‌گذار جمهوری اسلامی فاصله بود و تابوت بر دستان مردم.

ازدحام جمعیت نفس‌گیر بود و هجوم به سمت در ضریح وضعیت را سخت‌تر کرده بود. خانواده و نزدیکان هاشمی‌رفسنجانی ساعتی پیش‌تر ضریح رفته بودند و منتظر تحویل‌گرفتن آیت‌الله بودند؛ بی‌تاب بودند و صدای شیون‌هایشان گاهی به گوش می‌رسید؛ فائزه، فاطمه، یاسر و مهدی در کنار مادر (عفت مرعشی) بودند؛ دامادها و عروس‌ها و نوه‌ها هم بودند و محمد هاشمی، آیت‌الله صانعی، آیت‌الله امامی‌کاشانی و سید محمود دعایی هم دلداری‌دهنده خانواده بود. ۲۰ نفری درون ضریح بودند. تابوت به‌زحمت از سیل جمعیت گذشت؛ عمامه روی تابوت برای یک لحظه افتاد. پسران هاشمی عمامه پدر را گرفتند. فریاد شیون‌گونه «یا حسین» داخل ضریح از داغ خانوادگی رخ برداشت؛ محسن همراه با تابوت به جمع خانواده پیوست. داغی که تا ساعاتی پیش ملی و مردمی می‌نمایاند به‌یکباره روی دیگرش را نشان داد و به مویه‌ها و ضجه‌های خانوادگی و دوستان تغییر موضوع داد. ضریح قرق خانواده بود و همدلان؛ اما هجوم مردم دوربین‌به‌دست گرد تا گرد ضریح برای ثبت و ضبط این روایت تاریخی حرم، خانواده هاشمی را مورد خدشه قرار داده بود؛ هرچند جمعی از محافظان تلاش می‌کردند در مقابل مردم سد انسانی درست کنند اما چاره کار نبود و هجوم و عطش مردم برای ثبت این لحظات ادامه داشت. کفن را که کنار زدند تا خانواده هاشمی با پدر خداحافظی کنند شیون و فریاد «یاحسین» مناجات زیارت عاشورایی را که در صحن حرم پخش می‌شد، تحت‌تأثیر قرار داد و قریب به اتفاق حضار به سمت ضریح گردن چرخاندند. دقایقی بعد، زمزمه بدحالی آیت‌الله حسن صانعی که در داخل ضریح حضور داشت، پیچید؛ او را سوار بر برانکارد هلال‌احمر بیرون آوردند. آیت‌الله امامی‌کاشانی نیز در گوشه دیگر از مراسم خاک‌سپاری بدحال شد و به بیرون از صحن حرم منتقل شد و وزیر بهداشت پیگیر بهبود حالش شد. روبه‌روی ضریح، داستان، روبی دیگر داشت؛ جمعی از صاحبان عزا و مسئولانی که درگذشت هاشمی متأثرشان کرده بود ایستاده بودند؛ دراین‌میان سیدحسن از همه بی‌تاب‌تر و متأثرتر بود شاید به همین دلیل هم بود که در لابه‌لای تکبیرها و لا اله الا الله حضار و در نیمه راه و قبل از اینکه خانواده هاشمی با پیکر پدرشان خداحافظی کنند، عزم رفتن کرد و موجی از مقامات نیز همراه و همگام او از صحن حرم خارج شدند.

دریچه

آنهایی‌که‌آمده‌بودند

سعید برآبادی

• گروهی آمده بودند، گروهی نیامده بودند و گروهی نمی‌توانستند بیایند. از میان آنهایی که آمده بودند، یکی، پیرزنی بود که عکس آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی را بر سینه سنجاق کرده بود و زارزار اشک می‌ریخت. نوه‌اش کنار دستش ایستاده بود و شانه‌های پیرزن را نوازش می کرد. بعد از عبور آمبولانس، با مادربزرگ یک عکس سلفی گرفت. در انتهای این عکس، پوستر هاشمی هم بود و پیرزن او را خوب می‌شناخت، نوه‌اش اما عمرش قد نمی‌داد به خاطره‌های مادربزرگ.

مولوی عبدالحمید هم در بین مردم تشییع‌کننده بود. او را کمتر می‌شناسند، سرش به پایین بود و با قدم‌های آرام راه می‌رفت. خاطره‌ها داشت از هاشمی‌رفسنجانی؛ خاطره روزهای شیرین و تلخ استان جنوب‌شرقی ایران، خاطره محرومیت‌های این استان را و خاطره روزهای نخست انقلاب را. تک‌وتوک، افرادی که مولوی عبدالحمید را شناختند به سراغش رفتند و دیداری تازه کردند.

مسیر اصلی، خیابان انقلاب بود، اما فشار جمعیت، آدم‌ها را هل داده بود به خیابان‌های موازی در جنوب انقلاب.

در این خیابان‌ها می‌شد خیلی‌ها را دید، می‌شد نرگس موسوی را دید که با چشم‌های پر از اشک آمده بود، می‌شد بهزاد نبوی را دید که آرام‌آرام با عصا خیابان را طی می‌کند و همین‌طور تاج‌زاده و عرب‌سرخی و رضا خاتمی را. می‌شد پیرمردها و پیرزنانی را دید که آمده‌اند برای آخرین دیدار با سردار سازندگی‌شان. رامین و کوچک‌زاده هم آمده بودند، اما نه از روزگار احمدی‌نژاد که هشت سال تهمت بود و الفاظ رکیک؛ از روزگار حیرت و بهت آمده بودند. حیران بودند انگار.

در میان آمده‌ها، گروهی برای حاضری‌زدن آمده بودند و گروهی آمده بودند تا شعار بدهند. بدرقه او بهانه‌ای بود برای شعارهای تازه، انتقاد از صداوسیما، حمایت از این و آن، شعارِ وحدت و شعارِ «یا حسین» و «الله اکبر» همیشگی، اما شعارهایی که از تریبون‌های رسمی پخش می‌شد، با هزار اشکال همراه بود: «هاشمی مجاهد، صاحب عزاست امروز». انگار که رحلت هاشمی را به خودش تسلیت می‌گفتند! رئیس صداوسیما هم در میان جمع بود، کلیپ منتشرشده از او و مهدی هاشمی در همین یکی، دو روز غوغایی به‌پا کرده بود و گروهی از مردم در خیابان رازی نگهش داشته بودند و داشتند انتقادهایشان را می‌گفتند، انبوه همین انتقادها بود که چنددقیقه‌ای بعد عسگری را به واکنش واداشت و گفت: «انتقاد مردم روی چشم ما جا دارد».

کاش زودتر به فکر بیفتد، قبل از اینکه خیلی دیر شود، مثل خیلی‌ها که دیر کردند و نتوانستند از رازدار انقلاب، حلالیت بگیرند. مردم از نفس نمی‌افتادند. زمان بی‌معنا بود. از دانشگاه تهران تا چهارراه کالج و از آنجا رو به سمت جنوب، جایی که نفس تهران گره خورده است با خاطره هجرانِ تلخ ۶۹. هاشمی‌رفسنجانی فرصت داشت در همین بدرقه کوتاه بخشی از ثمرات دولتش در تهران را ببیند؛ از مترویی که در این ساعت‌های شلوغ، تنها مَفَرِ مردم بود تا حرم مطهر امام راحل که در این سال‌ها، برای معماری و بنایش، زحمت‌ها کشیده بود، سردار سازندگی. فرصت کوتاه این بدرقه، شاید به او این اقبال را هم داده باشد تا دختران گل‌فروش مسیر بهشت‌زهرا را ببینند؛ همان دخترانی که یک مجله به طعنه آورده بودشان روی جلد در کنار دست مردی که از مرسدس‌بنز درآمده و صدقه می‌داد.

چه طنز تلخی است بازی روزگار! می‌گویند آن مجله را جمع کرده‌اند و ساکنان خیابان بهشت، با ادبیاتی تازه دارند از جای خالی هاشمی حرف می‌زنند. مجله اما روی دکه‌هاست و مدیرانش اشک در چشم پشت‌سر ماشین سوگوار راه می‌روند.

حالاست که دوباره دیدن آن تصویر معنا پیدا می‌کند، با این فرق که این‌بار، دخترانِ گل‌فروش خیره‌خیره به جمعیت سیاه‌پوش نگاه می‌کنند و شاید قطره اشکی روانه راهِ رازدار انقلاب کنند.

بدرقه به پایان رسیده، چهره‌های برجسته نظام در ضریح امام راحل اشک‌ها ریخته‌اند و نفس‌ها تنگ شده. وزیر بهداشت هم در تصاویر هست تا دیگر قصور پزشکی رخ ندهد. مردمی که با خیال راحت آخرین لحظه‌های خروج ماشین را از تهران می‌بینند، به سمت دانشگاه تهران برمی‌گردند.

جمعیت هنوز همان‌جاست، نگران و مضطرب. مردم هم آرام آرام به خانه‌ها می‌روند تا اخبار این روز پرخبر را نه از تلویزیون، بلکه از جاهای دیگر ببینند، بشنوند و بخوانند.